

درباره حاشیه‌های سریال «در حاشیه»

شمارابه فارماکولوژی کاترونگ قسم می‌دهم



دکتر هادی نودهی

اول، من نگارنده این متن عضو نظام پزشکی این کشور هستم؛ از ۲۰سال پیش، داستان هم می‌نویسم، متنها هیچ‌کس در اینجا نویسندگی را شغل نمی‌داند. من طرفدار سینه‌جاک مهران مدیری نیستم. فکر هم می‌کنم نسبت به گذشته افول کرده. اما هر هنرمندی هم یک قله دارد که فکر می‌کنم مدیری هم به آن رسیده و آهسته‌آهسته در حال پایین آمدن است، این مبارزه با زمان است برای یک هنرمند و سخت و جان‌فرسا. نمی‌دانم حالا که این چند خط چاپ می‌شود، آیا بخش سریال «در حاشیه» او بنا به اعتراض همکاران من قطع شده است یا نه؟ اگر قطع شود، از یک طرف خوشحالم که وزن اجتماعی همکاران فرهیخته‌ام آنقدر سنگین است که می‌توانند بخش برنامه‌ای تلویزیونی را قطع کنند، مثل خیلی‌ها که می‌توانند. بیشتر همکاران من پیش این سریال را هجمه و بی‌احترامی به حرفه مقدس پزشکی می‌دانند. به‌هرحال با دیدن یک فیلم می‌توان نظرات مختلفی ابراز کرد. بحث سلیقه و میزان هنرمندی اثر است.

دوم، اما می‌خواهم بگویم استدلال بیشتر همکاران معترض من چیست، یکی اینکه می‌گویند با اعتقاد دارند که رشته‌های پزشکی از سخت‌ترین رشته‌های دانشگاهی است. رسیدن به مدارج بالای پزشکی اگر متصل‌به‌هم انجام شود، فرد را در حدود ۳۰سالگی می‌رساند سر کوجه اول کار. سال‌ها مراقبه و بی‌خوابی، ساعت سه‌شب که بلند می‌شدم از روی بیوشیمی لنینگر، دوست خرخوان‌ترم را می‌دیدم میز آن‌سوتر که سبیل‌هایش را می‌کند دانه‌دانه تا خوابش نبرد و بتواند یک ساعت دیگر بیشتر بیدار بماند و بخواند. برای این مراقبه‌ها و جان انسان‌هاست که همکارانم این حرفه را مقدس می‌دانند. برای آن شان قدسی قائلند. مردم کوچوبازار هم همین‌طور فکر می‌کنند. اینکه پزشک محرم بیمار است و پول دستمزد طبابت نباید برایش مهم باشد، از این شان قدسی برمی‌آید. دیگر اینکه چنین فیلم‌ها و سریال‌هایی مردم را نسبت به امور پزشکی و پزشک‌ها بی‌اعتماد می‌کند. به عبارت دیگر با نماد قراردادن چند پزشک که همه‌شان جز سایمک انصاری (هومن صحرایی) به‌نوعی شارلاتان و فرصت‌طلب و ملنگند، کل جامعه پزشکی ما را این‌طور نشان می‌دهد. تازه سایمک انصاری هم احتمالا کمیت عقلی‌اش می‌لنگد که تا حدی شریف است. سوم، من نمی‌دانم چگونه می‌شود برای یک حرفه شان قدسی قائل شد، من به شان قدسی اعتقاد شدید دارم ولی آن را یک حرفه نمی‌دانم. برای رسیدن به مدارج بالا در هرشغل و رشته‌ای باید زیاد زحمت کشید و مراقبه کرد. دکتری الکترونیک داشتن در سطح بالایی، قضاوت‌کردن یا مثلا آشنیز درجه یک رستوران معروف‌بودن یا یک فوتبالیست درجه یک‌بودن یا یک بنای استاد بودن. مصادره‌کردن یک ارزش کلی برای یک طبقه شغلی نوعی آپارتایدسازی شغلی است. البته کاش تنها همکاران فاضل من به این شان قدسی شغلی اعتقاد داشتند. سابقه تاریخی در این زمینه نشان می‌دهد که دیگر مشاغل هم چنین شانی برای شغل خویش قائلند. نگرانی من وقتی بیشتر می‌شود که اکثر این مشاغل از دل دانشگاه و محیط مدرن آکادمیک بیرون آمده‌اند، محیط مدرنی که مدرن فکرکردن را می‌آموزاند، رشته پزشکی مثال بارزی از رابطه تفکر مدرن با جامعه و مردم است. در کمتر رشته دانشگاهی‌ای دیدگاه مدرن آن رشته می‌تواند به‌اندازه و به‌سرعت رشته‌های پزشکی بر مردم و زندگی آنها تاثیر بگذارد. مثال منم. ۲۰سال پیش من فارماکولوژی یا داروشناسی کاتزونگ را می‌خواندم. به بخش داروهای ضدسرطان که می‌رسیدیم، خوش‌خوشانمان می‌شد. چون حجم داروهایی که باید یاد می‌گرفتم خیلی کم بود و اصلا لازم نبود. چون قرار نبود با بیماران سرطانی زیادی سروکله بزنیم. حالا خب قضیه فرق کرده. بیماران سرطانی وافر شده‌اند. بسیاری از داروهای ضدسرطان از گردونه خارج شده‌اند، راستی آزماهی آنها و عوارض جانبی ویرانگر آنها را از گردونه خارج می‌کنند. سال‌ها تحقیق می‌شود. دارویی با هزینه بالا طراحی می‌شود بعد با هزینه بالا و صبری طاقت‌فرسا در کلینیک تست و بعد وارد بازار دارویی می‌شود و بعد از چندسال به‌خاطر نتایج به‌دست‌آمده از فهرست دارویی خارج می‌شود و می‌رود تنها در لابه‌لای خط‌های کتب داروشناسی و تاریخ پزشکی، به‌وجود می‌آید، نابود می‌شود. و از روی نتیجه این نابودی، دارویی بهتر و کاراتر ساخته می‌شود. و این یعنی مدرنیته. و همین است که

بانوی ازلی شما هستید؟!

آن‌قدر چشمگیر است و نه شباهت چندانی به زنانی که در اطراف‌مان زندگی می‌کنند، دارند. فی‌المثل نقش مادربزرگ را در یک سریال امروزی با نقش مادربزرگ در یک سریال ۳۰ سال پیش مقایسه کنید؛ انصافا مادربزرگ‌های امروزی شبیه مادربزرگ‌های ۳۰ سال پیش هستند؟ این همه تغییری در این مجموعه گفته شده بود؟ مرد و زن داشت و همه حساب نمی‌آید ، جز کلیشه مادربزرگی که برای نوه‌اش قصه تعریف می‌کند و فقط عاشق غذاهای سنتی است و نه از تکنولوژی سر درمی‌آورد و نه از ارتباطات امروزی.

شاید بهتر باشد این توضیح را بدهم که اتفاقا منظور این نیست که همیشه از زنان تصویر آرمانی و مثبت ارائه شود. انتظار، دیدن تصویری واقعی است حتی اگر انتقادی باشد. همین چند سال پیش مجموعه سیاستی با نیت توجه مردم به مسائل راهنمایی و رانندگی تولید شد که کار جالبی هم بود و با استقبال مخاطبان مواجه شد. اما در روزگاری که حداقل در شهرهای بزرگ تعداد رانندگان زن افزایش چشمگیری یافته و همراه با خود مسائل جدیدی به وجود آورده، چقدر در این مجموعه به رانندگی زنان پرداخته شده بود؟ ممکن است بگویید دلتان کلی و آموزش به این مجموعه گفته شده بود که مرد و زن نداشت و همه باید به آن توجه می‌کردند. با وجود این فکر می‌کنم همه ما با حرف‌ها و مسائلی که پیرامون رانندگی زنان مطرح است، آشنا باشیم، البته در یکی از قسمت‌های این مجموعه چند جوان ابواش شروع به متلک‌پرانی به یک راننده زن می‌کردند که می‌توان گفت اشاره به کارنابلدی زنان در امر رانندگی داشت. اما متلک‌گویی به نابلدی زنان در رانندگی، دوباره تکرار یکی از همان کلیشه‌های جنسیتی است بدو توجه به اینکه امروزه مسئله اصلی رانندگی زنان، کارنابلدی نیست، بی‌توجهی‌ست. تا همین ۳۰ سال پیش گرچه تعداد رانندگان زن کم بود، اما رانندگی بهتری در زمینه رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی داشتند. اتفاقی که امروز افتاده این است که اغلب زنان راننده بدون توجه به قوانین و بی‌اعتنا به دیگر خودروها، رانندگی می‌کنند. تا جایی که آدم فکر می‌کند بانوان محترم تصمیم گرفته‌اند انتقام حقوق ازدست‌رفته‌شان در جاهای دیگر را در رفتاری خودخواهانه و سرکشانه در رانندگی بگیرند. حالا در سریال‌های ما –اصلا اگر بحث رانندگی زن‌ها مطرح شود– غیر از تکرار این کلیشه که



پنجم، طنز «در حاشیه» براساس یک داستان ساخته شده است. داستان نیز بیان واقعیت نیست. تنها واقعیت را بازنمایی می‌کند. یعنی ما بیمارستانی در دنیای واقعیت نداریم که پزشکی در آن شیشه پاک کند. ما همچنان چند عدد و درام است که طنز شاخه‌ای از آن است. پس هرچه را که در آن می‌بینیم به واقعیت بیرونی ارتباطش ندیم. آنتوان چخوف، نویسنده شهیر روسی، چند نيز پزشک بود و در داستان‌هایش پزشکان شارلاتان افسرده و مغموم و خیاثکار به‌وفور دیده می‌شوند. هیچ‌کس با خواندن داستان‌های او به این فکر نمی‌افتد که دیگر به پزشکی مراجعه نکند چون در کتاب، داستان یک پزشک بد را خوانده. داستان و به‌دنبالش طنز که از عناصر مهم یک داستان است، از یک هیچ ساخته می‌شود. از این هیچ است که آرام‌آرام همه‌چیز ساخته و جهانی خلق می‌شود.

ششم، خیلی حیقم آمد به وزیر عزیز بهداشت و درمان چند کلمه‌ای نکویم؛ وزیری که خیلی علاقه‌مندشان شده‌ام. بی‌تعارف ایشان این نحله تفکر انتقادی را به زیبایی وارد حرفه ما کرده‌اند. یعنی همان مدرنیسم پزشکی که نوشتم. از مشکلات حیطه خودشان شروع کردند. فراقفنی نکردند. به بیماری‌های اجتماعی شایع در این حرفه اشاره کردند و قاطعانه درصدد حل برآمدند. که اگر حل هم نشود همان مطرح‌کردنش هم کافی است. کدام وزیری تابه‌حال‌آمده نان مطب بعدازظهرهایش را تخته کند، ایشان ولی کرده، وقتی از دستمزدهای بالای بیمارستانی و زیرمیزی‌گرفتن صحبت می‌کند. تمامی رفتار و سخنان ایشان به دل می‌نشیند. ولی نمی‌دانم چطور ایشان که خود به‌متابه یک طنز منتقد، به نقد خویش و جامعه صنفی خویش می‌نشیند، قبل از شروع این سریال نسبت به پخش آن هشدار می‌دهد و زمینه‌ساز چنین اعتراضاتی می‌شود. هفتم، دوستان و همکاران عزیز و فاضلم، بنده را غفو بفرمایید. شاید افاضات کردم. اینجا بسیاری از آثار هنری، از فیلم گرفته تا کتاب به‌دلیل این دست اعتراضات که عرصه را بر مسئولان مربوطه هم تنگ می‌کند (با این دلیل که سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌نندند) با تمام سختی در تولیدشان در محاق مانده‌اند. ما حرفه‌ای داریم زاییده تفکر مدرن. کمتر شغلی مثل ما با کف مردم کوچه و بازار ارتباط دارد. ما محرم راز مراجعه‌کنندگانیم. اولین خصوصیت یک محرم صبوری است. صبوری کنیم بر طنزپردازان. بر مهران مدیری که طنزپرداز بزرگ و نوجوست. شما را به آن شب‌ها که سر بر بایلین فارماکولوژی کاتزونگ می‌نهادید قسم می‌دهم. طنز پاک‌کننده آلودگی‌هاست. همین.

زن‌ها رانندگی بلد نیستند، چیز دیگری به چشم می‌خورد؟

وقتی نوبت به سریال‌های کمدی می‌رسد اوضاع از این‌هم بدتر می‌شود. در همین سریال «در حاشیه» که این‌روزها مهم‌ترین ماجرایش این است که آیا به پزشکان توهین کرده یا نه، مجموعه‌ای از زنان کم‌عقل با رفتارهای کلیشه‌ای وجود دارند که هیچ‌کس را هم ناراحت نمی‌کند، اشتباه نکنید، منظور این نیست که از فردا زن‌ها بپاینه بنویسند و به سریال اعتراض کنند، آن‌قدر هم از طنز و کمدی سرمان می‌شود که بفهمیم کمدی هنر اغراق در خصیصه‌هاست، ولی می‌خواهیم توجه شما را به این نکته جلب کنیم که وقتی در مورد مردان اغراق می‌شود، طیفی گوناگون از صفات و خصیصه‌ها وجود دارد، اما نوبت به زنان که می‌رسد فقط به چند کلیشه محدود‌دستی و تکراری مثل زن حسود، زن احمق و زن چشم و هم‌چشم‌بین بسنده می‌شود. یعنی کل صفات قابل‌طرح و انتقاد زن‌ها همین چند مورد است؟ گاهی آدم فکر می‌کند در جامعه ما فقط مردها هستند که دچار تغییر و تحول شده‌اند و زن‌ها موجوداتی فضایی هستند که از داخل چهاردیواری خانه تکان نخورده‌اند.

جما دارد که همین‌جا از تولیدکنندگان برنامه جالب و دوست‌داشتنی کلاه‌قرمزی هم خواهش کنیم که محض رضای خدا یکی، دو شخصیت زن هم به مجموعه‌شان اضافه کنند. چه اشکالی دارد که میان آن عروسک‌های شیرین‌زبان و جالب چند شخصیت زن را هم ببینیم که بتوانند دنیا و فضای جدیدی به مجموعه اضافه کنند؟ البته نه مانند همسر فامیل دور که عمل زیبایی انجام داده بود و کسی او را نمی‌شناخت و دهانش باز مانده بود و دغدغه‌هایی نظیر «تو دهش پشه نمی‌ره» را مطرح می‌کردند. فاصله بین این دو تصویر، هم در بعد فردی و هم اجتماعی، تیغات ناخوشایندی دارد. در میانه تصویر رسانه‌ای که به رفتارهای کلیشه‌ای زنان (از ایش‌واوش‌کردن تا ترسو‌بودن) بسنده می‌کند و واقعیت زنان جامعه که در این سال‌ها هرچقدر به حقوق، آزادی‌ها و اختیارات خود واقف شده‌اند به همان میزان رفتارها و تعاریف جدید و حق‌قابل‌انتقادی– که لاید در مسیر تغییر و تحول ضروری‌اند– به خود اضافه کرده‌اند. نسل جدید دخترانی ایستاده‌اند که به‌دنبال هویت خود هستند. هویتی سرگردان مابین بانوی ازلی ستایش‌شده و دست‌نیافتنی و زنان ابدی و کلیشه‌ای جعبه جادو.

زاویه

نکته

«ان‌پی‌تی»، «ام‌پی‌تی» ویک قاعده‌واچی

مسعود تولکی

اگرچه حاشیه‌های مذاکرات هسته‌ای همواره پایه‌یای متن در جریان بوده است، دوران فترت پیش از آغاز دور نهایی مذاکرات فرصت مغتنمی است برای پیشی‌گرفتن حاشیه‌ها از متن. اگر در جریان گفت‌وگوهای ۵+۱ پیاده‌روی «طریف» و «گری»، هدیه وزیر انرژی آمریکا به صالحی به‌خاطر پذیرش‌شدنش و دیدار «گری» با برادر رئیس‌جمهور برای عرض تسلیت، توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرد، این‌روزها هم به خود مذاکرات موقتا خاموش است، چه حاشیه‌ای جذاب‌تر از ریزبینی و به عبارت دقیق‌تر «ریزشنوی» در صحت تلفظ واژه «ان‌پی‌تی» توسط «سعید جلیلی»، سرپرست سابق تیم مذاکره‌کننده؟

برخلاف نمونه قدیمی‌تر خطا در مورد این واژه، یعنی نگارش «ام‌پی‌تی» و «MPT» به‌جای «ان‌پی‌تی» و «NPT» توسط یکی از نمایندگان مجلس، که موضوع این نوشته نیست و البته جای دفاع در برابر آن نیز وجود ندارد، آنچه در مورد تکرار همین اشتباه از سوی «سعید جلیلی» در چند روز اخیر مطرح شد، برگرفته از سخنرانی او در ارومیه بود و برخلاف مورد قبل هیچ سند مکتوبی به قلم «جلیلی» در دست نیست و ادعاهای مطرح‌شده برپایه گزارش منتشرشده از این سخنرانی در یک خبرگزاری است که البته آن هم پس از مدت کوتاهی اصلاح شد.

درواقع، اینکه از میان واژه‌های دخیل بسیاری که همین مذاکرات هسته‌ای به زبان فارسی وارد شد، فقط این واژه مشکل‌ساز شده است، به‌هیچ‌وجه اتفاقی نیست. کمی دقت در زبان فارسی نشان می‌دهد که واج‌های این زبان، مانند همه زبان‌های دیگر، هنگامی که در مجاورت یکدیگر قرار می‌گیرند، در بسیاری از موارد دست‌خوش انواع تغییرات می‌شوند.

شاید آشناترین نمونه این نوع تغییرات تلفظ «شنبه» به‌صورت «شمبه» باشد.

علت این تغییر این است که تلفظ «ن» پیش از «ب»، به‌دلیل شیوه تولید آنها، در بسیاری از زبان‌ها از جمله فارسی مشکل دارد و نامانوس است و مغز انسان به‌صورت خودکار و بدون آگاهی کوشش‌وران در چنین مواردی قواعد واجی به‌خصوصی را اعمال می‌کند که نتیجه‌اش تلفظ ساده و روان‌تر واژه‌هاست. در این مورد بخصوص قاعده «همگونی»، /ب/ قبل از /ن/ را به /م/ تبدیل می‌کند.

در مورد «ان‌پی‌تی» هم مشکل دقیقا از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. واج /پ/ از نظر شیوه تولید شباهت بسیاری با /ب/ دارد و می‌توان قاعده‌ای که در مورد تلفظ «شنبه» بیان شد را بدون کم‌وکاست در این مورد هم صادق دانست. برای نزدیکی بیشتر با ذهن می‌توانید واژه‌هایی مثل «تن‌پوش» و «تن‌پرو» را تلفظ کنید.

خواهید دید که در تلفظ هر دو مورد /ن/ به /م/ تبدیل می‌شود و آنچه درواقع به زبان می‌آورد، «تم‌پوش» و «تم‌پرو» است. با این اوصاف بعید نیست که چنین شبهه‌ای برای حاضران در سخنرانی «جلیلی» نیز ایجاد شده باشد چراکه تفاوت «ان‌پی‌تی» و «ام‌پی‌تی» در هنگام گفتار بسیار جزئی و غیرقابل‌تشخیص است و به احتمال فراوان دلیل اشتباه خبرنگار نیز، علاوه‌بر بی‌دقتی احتمالی ناشی از عجله، همین شباهت است. بااین‌حال هیچ بعید نیست از این پس مسئولان برای عدم ایجاد چنین شبهه‌هایی به‌گونه‌ای اغراق شده و غیرطبیعی به تلفظ «ان‌پی‌تی» روی بیاورند که در نوع خود جالب‌توجه و قابل‌بررسی خواهد بود.

♦ دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دریچه

خانم مراقب ماشین شوهرت باش



امیلی امرایی

ظهر یکی از همین روزهای بهار که باران خیابان امیرآباد را شسته، جلو پمپ‌بزین ماشین‌ها به هم گره کور خورده‌اند، چراغ راهنمایی از کار افتاده، چند نفر پیاده شده‌اند که راه را باز کنند. بنز سفید ۲۵۰۰ دوبله پارک شده، معلوم است راننده همین دور و اطراف است، راننده‌هایی که برای بازکردن راه از ماشین‌شان پیاده شده‌اند، فریادزن‌ان راننده را می‌طلبد. چند دقیقه بعد خانم شیک‌پوشی از جواهرفروشی بیرون می‌آید و عذرخواهی‌کنان می‌خواهد پشت رل بنشیند که سبل طعنه‌ها و متلک‌ها جاری می‌شود:

«بله دیگه ماشین شوهرته حالا هر جا پارک شد، مهم نیست... خانم با پراید خودتون می‌اومدید... بلدی روشنش کنی...». کلیشه‌های جنسیتی ازاین‌دست آنقدر پررنگ است که دیگر زیرپاگذاشتن قوانین راهنمایی و رانندگی به چشم هیچ‌کدام از حاضران در معرکه نمی‌آید، آنها باور کرده‌اند که راننده بنز چند صد میلیونی صاحب اوتومبیل نیست، چون زن است و اساسا چنین توان مالی‌ای نباید داشته باشد، پس صاحب اوتومبیل، شوهر یا پدر اوست. کلیشه‌های جنسیتی چنان بی‌شمارند که دیگر کمتر با اعتراض روبه‌رو می‌شوند. آنقدر تکرار شده‌اند که حتی دامن آنها که دل‌شان نمی‌خواهد به آن تن بدهند هم آلوده شده؛ حجم انبوهی از لطیفه‌هایی که در آن زنان کم‌هوش و نادان، شخصیت اول هستند، ناگزیر به دست‌شان می‌رسد و احتمالا اگر خیلی آزرده شده باشند، دیگر برای نفر دومی ارسال نمی‌کنند، همین و بس.

پذیرش چنین کلیشه‌هایی به ژن، نژاد و جغرافیا ربطی ندارد، لابد بخشی از آن برآمده از ریشه‌های تاریخی و فرهنگ عمومی است و بخش اعظمش هم حتما از اهمال قانون و نظارت قانون‌گذار می‌آید. همین تازگی‌ها وزیر کار خبر داده بود که نرخ بیکاری در میان زنان ایرانی دوبرابر مردان است، گرچه چند روز بعد رئیس‌جمهور آمارهای امیدبخش دیگری را در روز زن اعلام کرد. علم دستگاه قانون‌گذار نسبت به نابرابری در وضعیت اشتغال نشان از این دارد که احتمالا آن‌ها هم به کلیشه‌های جنسیتی‌ای که از کوچه و خیابان و نهادهای اشتغال‌زا و مدیریتی کشیده شده، آگاه هستند. برای مثال در چند سال اخیر با افزایش دوره مرخصی زایمان و مواردی ازاین‌دست، زنان بسیاری بودند که در مراجعه برای استخدام با شرایطی روبرو شدند که برای یک فرصت شغلی، حضور یک مرد را به یک زن ترجیح می‌دادند، آن هم بدون درنظرگرفتن توانایی یا سابقه مرتبط.

اما حاکمیت کلیشه‌های تبعیض جنسیتی، مختص ما نیست، در بسیاری از کشورهای پیشرفته هم وجود داشته و هنوز هم هست، از آمریکا که هر‌بار با مطرح‌شدن نامزدی یک زن برای صندلی ریاست‌جمهوری، کلیپ‌ها و فیلم‌هایی با مضمون دست‌انداختن کاندیدای زن ساخته می‌شود تا خود اروپای مرکزی. اما با اغلب کشورهای پیشرفته قانون‌گذار تلاش کرده است با اعمال قانون



به جنگ کلیشه‌ها و تبعیض جنسیتی برود. نروژ و فنلاند یکی از موفق‌ترین این نمونه‌ها هستند که از دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا در این زمینه بهتر عمل کرده‌اند، درواقع فرهنگ‌سازی برای حضور برابر زنان در مشاغل مدیریتی را از طریق اعمال قانون پیش برده‌اند. این نمونه براساس یکی از همین سلسله قوانین، شرکت‌ها موظفند سهم عضویت زنان در هیأت‌مدیره را به ۴۰ درصد برسانند. شرکت‌هایی که این قانون را اجرا نکنند از معافیت‌های مالیاتی محروم می‌مانند. از سال ۲۰۰۸ تاکنون با اعمال این قانون، حضور زنان در صندلی‌های مدیریتی از ۷ به ۳۶ درصد ارتقا پیدا کرده است. قانون حاضر در اتحادیه اروپا متناقضانه هم دارد و بسیاری از صاحبان شرکت‌ها معتقدند اجرای این قانون خود باعث ایجاد تبعیض می‌شود و مسئله جنسیت و نقش آن را در انتخاب مدیران مجرب مطرح می‌کند. اما حامیان این قانون برای این نقد پاسخ درخوری دارند.

بر کریستین‌فس، یکی از مشهورترین نمایندگان پارلمان نروژ که در مبارزه با کلیشه‌های جنسیتی و حاکمیت قانون برای برابری، نقش به‌سزایی داشت، گفته بود: «بسیاری می‌گویند اعمال این قانون خود تبعیض ایجاد می‌کند، اما مسئله این است که برای فرهنگ‌سازی و پذیرش مدیران زن هیچ‌چیز مثل قانون نمی‌توانست به کلیشه‌ها حمله کند. ذهنیت حاکم مردانه در سطوح عالی مدیریتی فقط تسلیم قانون می‌شد.»

طی چند سال اخیر بیش از ۳۵ مدیر عالی موفق زن در نروژ به شهرت رسیده‌اند که شرکت‌های بسیاری در پی جذب آنها هستند، اصولی‌ترین کارکرد این قانون در اتحادیه اروپا بالاخره حساسیت و آگاهی اجتماعی نسبت به چنین موضوعی است. ایجاد این سؤال که چرا اغلب مدیران موفق، مرد هستند، آیا زنان نمی‌توانند؟ پاسخ این سؤال بعد از اعمال این قانون تا حد زیادی در نروژ و فنلاند روشن شد. هیچ‌کدام از شرکت‌هایی که در ترکیب هیأت‌مدیره‌شان زنان حضور چشم‌گیری داشتند به‌واسطه این حضور دچار بحران مالی نشدند و آن‌سو حضور زنان در رشته‌هایی با گرایش مدیریت و اقتصاد در دانشگاه‌ها طی پنج سال اخیر رشد چشم‌گیری داشت. با این وصف، تغییر ذهنیتی که کلیشه‌ها تا مغز استخوانش فروخته‌اند به احتمال زیاد تنها از طریق اعمال قانون امکان‌پذیر است. شاید دیدن پی‌دربی زنانی در سطوح عالی مدیریت و اشتغال‌زایی یک روز اینجا هم باعث شود، در خیابان به زنی که پشت رل ماشین گران‌قیمتی نشسته، نگویند: «خانم پیا ماشین شوهرت رو نمالی».